

تقد کتاب

معنا و معرفت در فلسفه کو اپین

سعیده کوکب

علوم الهامی و مطالعات فرهنگی
موسسه علوم انسانی

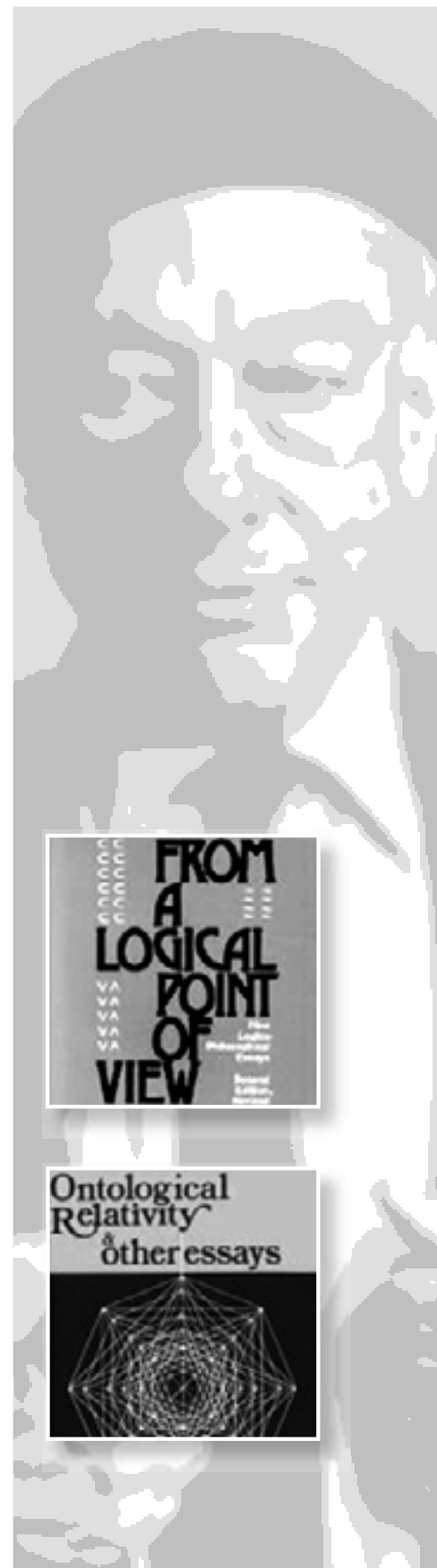
معنا و معرفت در فلسفه کواین اثر تألیفی دکتر سایه میثمی است. او دارای مدرک کارشناسی ارشد در رشته زبان انگلیسی و دکترای فلسفه غرب از دانشگاه تهران و هم اکنون عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی است. خواننده‌های حوزه فلسفه او را از طریق ترجمه‌هایش می‌شناسند. *اعترافات آگوستین*، تشبیه به مسیح و تسلائی فلسفه از ترجمه‌های اوست. میثمی تألیف چند مقاله را نیز در کارنامه خود دارد.

جایگاه و اهمیت فلسفه تحلیلی، به طور کلی و اندیشه کواین، به طور خاص در فلسفه امروز بر کسی پوشیده نیست. ویلارد ون اورمن کواین را می‌توان یکی از فلاسفه تحلیلی بسیار اثرگذار در نیمه دوم قرن بیستم دانست. او بر خلاف دیگر فلاسفه تحلیلی، نظام فلسفی‌ای را تأسیس می‌کند که دارای ابعاد متنوعی است و به همین جهت، حوزه اثرگذاری او بسیار زیاد است. آثار کواین بیانگر تلاش فلسفی او در حوزه منطقی، فلسفه زبان، معرفت‌شناسی و وجودشناسی است و تأثیر چشمگیر فلسفه او در تمام این حوزه‌ها دیده می‌شود. اگرچه کواین تحت تأثیر جریان‌های اصلی فلسفی قرن بیستم، به‌ویژه پوزیتیویسم منطقی و پراگماتیسم قرار دارد، اما با گذر از آن‌ها نظام فلسفی‌ای را تأسیس می‌کند که مختص به خود اوست.

به‌رغم اهمیت فلسفه کواین، کاری جدی در این زمینه به‌ویژه در عرصه پژوهش و نشر در ایران صورت نگرفته است. به همین دلیل، کتاب *معنا و معرفت در فلسفه کواین* نوشته دکتر سایه میثمی که در آن آرا و اندیشه‌های کواین به طور خاص بررسی شده، جایگاهی ممتاز در میان آثار فارسی دارد. در واقع این کتاب، نخستین اثری است که با این گستردگی و تقریباً با رجوع به همه آثار مهم کواین و شرح و بعضاً نقل قول از آنها، خواننده را با فضای کلی آثار این فیلسوف آشنا می‌کند. در مواردی نیز که به اقتضای موضوع اصلی کتاب، نیازی به بحث مفصل وجود ندارد، نگارنده در پانوشته‌ها و با دقت علاقه‌مندان را برای مطالعه بیشتر به آثار کواین و نیز شارحان و منتقدان او ارجاع می‌دهد. یکی از ویژگی‌های این اثر، پانوشته‌های مفید آن است که در برخی موارد در حد خلاصه یک مقاله است و در جهت راهنمایی خواننده برای تحقیق درباره موضوع مورد بحث بسیار راهگشاست.

از آنجا که کواین فیلسوفی اهل منطق - به معنای بسیار فنی کلمه - است، فهم نوشته‌های او معمولاً بسیار دشوار است، به‌خصوص آن‌که نوشتار او دارای لحن خاص و گاه شوخ طبعانه‌ای است که این امر باعث می‌شود خواننده غیر انگلیسی‌زبان با مشکل مواجه شود. با توجه به این‌که آثار کواین جز چند مقاله، به فارسی ترجمه نشده است، این کتاب از جهت انتقال و انعکاس معنای گفتار و حتی لحن خاص کواین حائز اهمیت است. هم‌چنین در این کتاب تلاش شده است تا مطالب فنی و دشوار تا حد امکان به زبانی بیان شود که حتی اگر کسی تا به حال با کواین آشنایی نداشته و یا به طور خیلی تخصصی با منطق جدید سروکار ندارد، قادر به فهم مضمون فلسفی اندیشه کواین باشد. بیان اندیشه‌های کواین به گونه قابل فهم در این کتاب، از سویی، نشان از درک عمیق نویسنده آن از آرا و اندیشه‌های کواین دارد و از دیگر سو، مرهون نثر شیوا و روان میثمی است.

شایان ذکر است که بسیاری از اصطلاحات، تعابیر و حتی بعضی تمثیل‌های کواین - که البته امروز دیگر فقط منحصر به او نیست و در فلسفه تحلیلی، به طور کلی رایج است - تا پیش از این کتاب، معادل فارسی نداشته است و میثمی کوشیده است معادل‌های دقیق و روشنی برای آن‌ها بسازد، اما این‌که تا چه حد این تلاش به نتیجه مطلوب رسیده است، قابل بحث و بررسی است و اتفاق نظر متخصصان فلسفه کواین را می‌طلبد. به طور کلی، اشکال مهمی که در زمینه معادل‌گذاری اصطلاحات فلسفی وجود دارد، این است که در هر حوزه خاص فلسفی، تعامل نظر و نهایتاً اجماعی بین متخصصان برای ساختن معادل‌های مناسب صورت نمی‌گیرد و لذا، امروزه با معادل‌های متعدد برای یک واژه روبه‌رو هستیم، که این امر مسلماً باعث می‌شود خواننده با مشکلات زیادی مواجه شود.



در این کتاب با توجه به موضوع اصلی آن که «معنا» و «معرفت» است، فلسفه زبان و معنا و ارتباط آن با معرفت‌شناسی کواپن بررسی و بنا به اقتضای بحث، حوزه‌های دیگر نیز توجه شده است، بویژه در مبحث شکل‌گیری شاکله مفهومی و نظریه‌ها، مطالب مهمی در حوزه فلسفه علم آمده است. آنچه در این اثر چشمگیر است، وحدت ساختاری آن است. برای نشان دادن این وحدت ساختاری باید یادآور شد که تز اصلی کتاب، اثبات واقع‌گرایی کواپن در چارچوب علم تجربی است. نویسنده می‌کوشد نشان دهد که کواپن در چارچوب نظام فلسفی خود و به‌خصوص در پرتو طبیعت‌گرایی‌اش، به‌رغم شکاکیت معنایی، توانسته است نوع خاصی از واقع‌گرایی - نه واقع‌گرایی به معنای سنتی کلمه - را حفظ کند (ص ۸).

کاملاً روشن است که رسیدن به چنین هدفی مستلزم ورود به حوزه وجود‌شناسی کواپن است، اما همان‌طور که در این کتاب آمده است (صص ۲۳۲-۲۳۱)، کواپن به معنای سنتی و متافیزیکی کلمه به حوزه وجود و وجودشناسی وارد نمی‌شود، بلکه با تبدیل وجود به یک مفهوم خنثی و نسبی، در ارزیابی نظریات علمی، مفهوم «ساختار» را به جای آن برجسته می‌کند. با رجوع به آثار کواپن درمی‌یابیم که آن دسته از مفاهیمی که دارای صفت وجودشناختی هستند، مانند «الزام وجودشناختی» یا «نسبیت وجود شناختی»، در اصل به نوعی «معرفت‌شناسی وجودشناختی» مربوط می‌شوند. در واقع، اگر وجودشناسی در معنای متعارف خود با «آنچه هست» سروکار دارد، آنچه کواپن تحت این عنوان به آن می‌پردازد، وجودشناسی نیست، زیرا او نه به «آنچه هست»، بلکه به «آنچه می‌گوییم هست» می‌پردازد.

وجودشناسی سنتی اساساً مطلق‌اندیش است و ملاحظات معرفتی یا عملی را در وجود یا عدم اشیا داخل نمی‌کند، اما در «وجودشناسی» کواپن نه فقط از نسبیت‌گرایی نیست، بلکه آنچه به عنوان هویت‌های موجود در نظریه خود راجع به عالم راه می‌دهیم، چیزی بیش از گره‌گاه‌هایی خنثی در ساختار نظریه مختار ما نیستند و در صورت حفظ ساختار می‌توانند با چیزهای دیگری جایگزین شوند و واضح است که بررسی چنین اموری را نمی‌توان بحث از موجود به ما هو موجود لحاظ کرد (ص ۲۳۲). بنابراین، ورود در حوزه وجودشناسی کواپن در گرو بحث از معرفت‌شناسی اوست. اما کواپن معرفت‌شناسی و علم سمانتیک را در هم تنیده می‌داند (ص ۹۸).

شیوه کواپن برای معرفت‌شناسی، تحلیل سمانتیک؛ یعنی بررسی و مطالعه در معنا و مرجع صورت-های زبانی است (ص ۱۶). او معرفت‌شناسی را در چارچوب علم تجربی ممکن می‌داند و به هیچ‌مبنایی محکم‌تر از آن قائل نیست. از نظر او، معرفت‌شناسی عبارت از آن است که دریابیم چگونه انسان از دریافت‌های عصبی ساده و خام خود که برای بقای همه انواع حیوانات ضروری است، به این حجم عظیم و پیچیده از نظریات راجع به جهان می‌رسد. بدین ترتیب، بررسی نحوه تشکیل نظریه در باب جهان از رهگذر نظریه در باره زبان پیش می‌رود و از این روست که می‌توان گفت نزد کواپن معرفت‌شناسی به فلسفه زبان یا به بیان دقیق‌تر، به نظریه سمانتیک او گره خورده است (صص ۲۳۱-۲۳۰). کواپن یک تجربه‌گراست، اما بر خلاف تجربه‌گرایان سنتی نه با تصورات و داده‌های حسی و یا جملات مشاهدتی به تنهایی، بلکه با نظام باورها سروکار دارد که از نظر او همچون تافته‌ای بافته از جملات است. فلسفه زبان کواپن در واقع ارزیابی کل ساختار معرفت است که از علم عادی ما به جهان تا اشکال پیچیده علوم طبیعی و ریاضی و حتی منطق و علوم انسانی را شامل می‌شود. همساز با همین کل‌نگری است که بر قرابت میان فلسفه و علم تجربی اصرار می‌ورزد و نهایتاً فلسفه را فعالیتی در درون چارچوب طبیعی امور و عاری از هر نوع اتکا بر اصول ماتقدم لحاظ می‌کند، به گونه‌ای که معرفت‌شناسی به نوعی روان‌شناسی تجربی بدل می‌شود. ماهیت زبانی نظام معرفت، به مثابه «شاکله ای مفهومی» چنین اقتضا می‌کند که فلسفه کواپن در عمیق‌ترین لایه‌های خود، فلسفه زبان باشد و فلسفه منطق و معرفت‌شناسی او در قالب تحلیل‌های سمانتیک شکل بگیرد (صص ۹۸-۹۷).

بنابراین، ورود به حوزه معرفت‌شناسی کواپن منوط به ورود به نظریه سمانتیک اوست. با توجه به



میثمی، سایه
معنا و معرفت در فلسفه کواپن
تهران: نگاه معاصر
چاپ نخست.

این که چنین ارتباطی بین حوزه وجودشناسی، معرفت‌شناسی و نظریه سمانتیک کواین وجود دارد و با توجه به رهیافت زبانی کواین در حوزه وجودشناسی و معرفت‌شناسی و جایگاه محوری نظریه سمانتیک در فلسفه او، نویسنده کتاب حاضر برای نشان دادن تلاش واقع‌گرایانه کواین برای حفظ حیثیت واقع‌نمای علم تجربی در قالب معرفت‌شناسی طبیعی شده او، به نظریه سمانتیک او می‌پردازد و مطابق با شیوه خود کواین کار اصلی خود را بر روی تحلیل سمانتیک متمرکز می‌نماید.

بدین ترتیب در کتاب معنا و معرفت در فلسفه کواین شاهد نظامی هستیم که فصول پنج‌گانه آن دارای ربط منطقی به یکدیگر هستند. به دلیل اهمیت نظریه سمانتیک کواین، در فصل اول کتاب، پیشینه ظهور این نظریه مطرح می‌گردد. برای ارائه پیش زمینه تحلیل سمانتیک نزد کواین، فلاسفه‌ای در نظر گرفته شده‌اند که مستقیماً مورد توجه کواین بوده‌اند و او بسیاری از مفاهیم و اصطلاحات خود را از آنها وام گرفته است و اساساً فلسفه زبان کواین در ادامه سنتی که آنها بنیان گذاشته‌اند، معنا یافته است. از سوی دیگر، برخی از مواضع اساسی فلسفه کواین در جهت تعدیل و اصلاح و یا حتی حذف برخی از اصول آنها بیان شده است (۱۷-۱۶). به دلیل پیوند کواین با حوزه تحلیل منطقی زبان، فصل اول به آرای گوتلوب فرگه، برتراند راسل، لودویگ ویتگنشتاین، آلفرد تارسکی، حلقه وین و ردلف کارنپ اختصاص داده شده است. در بررسی آرای این فلاسفه، ضمن رجوع به آثار خود آنان، به طور خاص مباحث مطرح شده است که در جهت شناخت دقیق‌تر نظریه سمانتیک کواین مفید باشد. البته اگرچه این فصل برای خواننده غیرمتخصص در فلسفه کواین مفید است، اما برای متخصصانی که خواهان کسب اطلاعات بیشتری در فلسفه کواین هستند، زائد به نظر می‌رسد.

در بخش فرگه با تمرکز بر روی مقاله «در باب معنا و مرجع» (On Sense and Reference) و توجه به برخی آثار دیگر او تمایزی که فرگه بین معنا و مرجع کلمات و جملات قائل می‌شود، مورد بحث و بررسی دقیق قرار می‌گیرد. بر اساس تمایز بین معنا و مرجع، از نظر فرگه معنای جمله، اندیشه است و اندیشه‌ها، نه اموری در جهان خارج هستند و نه از سنخ تصورات. بدین ترتیب، فرگه قلمرو سومی غیر از جهان و ذهن را به عنوان جایگاه اندیشه لحاظ می‌کند و اندیشه را دارای واقعیت فی‌نفسه‌ای می‌داند که وابسته به ذهن نیست، گرچه ذهن آن را می‌یابد و به صدق آن حکم می‌دهد. هم‌چنین، از نکات مهم دیگری که در تحلیل سمانتیک فرگه در این کتاب مورد توجه قرار گرفته است، توجه به پیوند محکم میان معنا و صدق است. فرگه بر خلاف نظریه‌های صدق رایج در زمان خودش، به جای آن که معنا را مقدم بر صدق بداند، این دو را با هم در قالب یک نظریه بررسی می‌کند (ص ۳۵). کواین در نظریه سمانتیک خود میان نظریه معنا و نظریه ارجاع تمایز قائل می‌شود و از این حیث، متأثر از تمایزی است که فرگه میان معنا و ارجاع قائل شده است. از سوی دیگر، آنچه کواین در باب طرد معانی و گزاره‌ها می‌گوید، موضعی است که در برابر نظریه فرگه در باب معنا اتخاذ کرده است (ص ۲۶).

در بخش راسل، با توجه به مقاله «در باب دلالت» (On Denoting) و کتاب جستاری در معنا و صدق (An Inquiry into Meaning and Truth)، تحلیل سمانتیک راسل که عمدتاً اهدافی معرفت‌شناختی و وجودشناختی دارد، مطرح می‌گردد. راسل در مقاله «در باب دلالت»، به اهمیت مبحث دلالت [ارجاع] اشاره می‌کند و به بررسی «تعبیر دلالت‌گر» می‌پردازد و به دلیل مشکلاتی که از کاربرد آنها ناشی می‌شود، تلاش می‌کند تا با ابزار منطق و تعمق در سطح زیرین جملات حاوی این تعبیر، آنها را کنار بگذارد (ص ۳۷). نظریه وصف‌های راسل در مورد چنین تعبیری ارائه می‌شود و نشان داده می‌شود که این تعبیر صرفاً بخشی از کل جمله‌ای هستند که در آن ظاهر می‌شوند و به استقلال از آن معنایی را افاده نمی‌کنند. به تعبیر راسل، آنها فقط «نمادهایی ناقص هستند» و با استفاده از متغیرهای سوردار و محمول‌ها می‌توان از آنها رها شد (ص ۴۰). راسل با نظریه وصف‌ها نشان می‌دهد که میان شکل ظاهری زبان و ساختار منطقی آن تفاوت هست و چه بسا نیروی محرکه فلسفه‌های



تحلیل زبانی همین نکته بوده باشد که در عرصه تفلسف، زبان بسیار فریبنده است و می‌تواند به آسانی ذهن فیلسوف را در تورهایی پر پیچ و تاب از باورهای متافیزیکی گرفتار آورد (ص ۴۱). نظریه وصف‌های راسل از مواضعی است که کواین از آن بسیار اثر پذیرفته است و بیان و توضیح آن در این بخش به همین جهت بوده است.

در شرح مختصری از کتاب جستاری در معنا و صدق مطرح می‌گردد که راسل از رهگذر تحلیل سمانتیک می‌خواهد معقولیت قول به صدق و کذب در مورد گزاره‌های علمی را اثبات کند و در همین جهت است که به نسبت زبان با واقعیت می‌پردازد و سویه ارجاعی زبان را برجسته می‌کند. راسل در این کتاب برای تعریف صدق، نظریه تارسکی در باب تعریف صدق را می‌پذیرد و به همین دلیل، سلسله مراتبی را برای زبان قائل می‌شود (ص ۴۲). هم‌چنین، معناداری جملات در این کتاب از دو وجه عینی و ذهنی مورد بررسی قرار می‌گیرد. از نظر راسل، معناداری یک جمله در گرو همان چیزی است که «بیان» می‌کند و از همین روی، جملات صادق و کاذب به یکسان می‌توانند، معنادار باشند. راسل علاوه بر جملات، قائل به وجود گزاره‌ها می‌شود، زیرا از نظر او گزاره‌ها ضامن هم‌معنایی جملاتی است که شکل زبانی متفاوتی دارند (صص ۴۶-۴۵).

در بحث از ویتگنشتاین، به طور خاص ویتگنشتاین اول و رساله منطقی- فلسفی او مورد توجه قرار می‌گیرد، زیرا ویتگنشتاین اول است که در شکل‌گیری پوزیتیویسم منطقی سهم مهمی دارد و کواین در رهیافت منطقی خود به زبان و تحلیل سمانتیک، در ادامه طریقی گام برمی‌دارد که از ویتگنشتاین اول به پوزیتیویست‌های منطقی می‌رسد (ص ۵۵). آنچه در باب معنا در رساله منطقی- فلسفی آمده است، در جهت دغدغه اصلی این کتاب، یعنی بیان نسبت زبان با واقع است. این نسبت را ویتگنشتاین در قالب نظریه تصویری بیان می‌کند. در نظریه تصویری، ویتگنشتاین به بررسی سمانتیک گزاره‌های ناظر به واقع می‌پردازد، گزاره‌هایی که مانند یک تصویر، امر واقع را نمایش می‌دهند و معنای یک تصویر همان چیزی است که نمایش می‌دهد. از نظر او گزاره‌ها از «نشانه‌های بسیط» یا «نام‌ها» تشکیل شده‌اند، اما فقط کل گزاره است که معنا دارد، چرا که نام‌ها فقط مرجع دارند که همان اشیای خارجی هستند. اشیای تشکیل‌دهنده جهان در نسبت مشخصی با یک‌دیگر قرار دارند و گزاره‌ها، تصاویر این نسبت‌ها هستند و معناداری گزاره‌ها از همین جاست. لذا، برای شناخت ساختار جهان باید به ساختار زبان و تحلیل آن پرداخت. در واقع، به واسطه نظریه تصویری ویتگنشتاین است که چنین توجهی به ساختار زبان و تبدیل زبان به موضوع فلسفه صورت می‌گیرد (صص ۵۱-۴۸).

اثرپذیری کواین از پوزیتیویسم منطقی، که درون حلقه وین شکل می‌گیرد و نیز نظریه‌های ابداعی او در مقابل برخی از آرای متفکران این حلقه، لزوم پرداختن به مبانی اصلی این نهضت را نشان می‌دهد. همان طور که در مقدمه کتاب و نیز بخش مربوط به پوزیتیویسم منطقی آمده است، کواین مانند پوزیتیویست‌های منطقی، تجربه‌گراست و ملتزم به اصل تحقیق‌پذیری است، اگرچه با کل‌نگری خود، تغییری بنیادی در این نظریه پدید آورده است. هم‌چنین کواین مانند آنان قائل به دیدگاه «اصالت علم» است و بر «وحدت علوم» و جایگاه الگویی علم فیزیک تأکید می‌کند، گرچه بر خلاف آنان، فنومنالیسم را طرد و هم‌چون نویرات، یکی از اعضای حلقه وین، به فیزیکالیسم روی می‌آورد. نفی هویت‌های کلی و انتزاعی از سوی کواین، مطابق دیدگاه پوزیتیویست‌های منطقی است، اگرچه آنچه موجب می‌شود کواین به طرد هویت‌های انتزاعی بپردازد، نه صرف انتزاعی بودن آنها، بلکه بی‌فایده بودن آنها در امر تبیین و پیش‌بینی پدیده‌هاست (صص ۱۲-۱۱). علاوه بر این، کواین بر خلاف آنان، تمایز بین گزاره‌های تحلیلی و ترکیبی را کنار می‌گذارد (ص ۶۰).

پوزیتیویسم منطقی به طور کلی با ساخت منطقی جملات سروکار دارد و هدف آن بررسی ساختار زبان علم و پاک‌سازی زبان از گزاره‌های جعلی است. از این رو، در این جریان فلسفی، کار فلسفه

ویتگنشتاین



در نظریه تصویری،

ویتگنشتاین

به بررسی سمانتیک

گزاره‌های ناظر به واقع

می‌پردازد، گزاره‌هایی که

مانند یک تصویر،

امر واقع را نمایش می‌دهند و

معنای یک تصویر

همان چیزی است که

نمایش می‌دهد.



به تحلیل نحوی زبان تخصیص می‌یابد و مباحث سمانتیک مورد توجه قرار نمی‌گیرد، اما برخی از پوزیتیویست‌های منطقی از جمله کارنپ، تحت تأثیر تارسکی به اهمیت مباحث سمانتیک پی می‌برند (ص ۶۱). تارسکی با ارائه تعریف سمانتیک خود از صدق، توجه بسیاری از فلاسفه، از جمله کارنپ و کواین را به خود جلب کرد. به دلیل تأثیر مستقیم نظریه صدق تارسکی بر آرای کارنپ و کواین، در این کتاب، نظریه صدق تارسکی با توجه به مقاله « مفهوم سمانتیک صدق » (The Semantic Conception of Truth) او، توضیح داده شده است، اما کارنپ تحت تأثیر تارسکی، از صورت اولیه پوزیتیویسم منطقی دور می‌شود و به مباحث سمانتیک روی می‌آورد و بدین ترتیب، مسیری که از پوزیتیویسم منطقی به فلسفه کواین منتهی می‌شود، از درون آرای کارنپ می‌گذرد. به همین دلیل، تحلیل سمانتیک نزد کارنپ در بخش نهایی فصل اول مطرح گردیده است.

در این بخش، ابتدا سیر تحولات اندیشه کارنپ در آثار او مورد اشاره قرار می‌گیرد و سپس با تمرکز بر کتاب معنا و ضرورت کارنپ، مباحث سمانتیک او مطرح می‌شود. کارنپ در این کتاب به دنبال ارائه شیوه‌ای جدید برای تحلیل سمانتیک است، شیوه‌ای که در طی آن، بر خلاف روش فرگه و پیروانش، وضعیت مفاهیمی مانند طبقه و خاصه به گونه‌ای روشن شود که بی‌جهت بر موجودات جهان افزوده نشود. در طریق قدیمی هر تعبیر زبانی نام یک هویت انضمامی یا انتزاعی است. اما در طریق کارنپ قرار است به جای آن که یک تعبیر را نام چیزی بدانیم، آن را از دو منظر لحاظ کنیم: منظر «مصادقی» و «معنایی» (ص ۷۷).

به نظر کارنپ یک نشانگر واحد می‌تواند واجد نسبتی سمانتیک با دو هویت؛ یعنی گستره مصادیق و معنای خود باشد و با دقت در معنا و گستره مصادیق تعبیر خاصه و طبقه معلوم می‌شود که این دو نه تنها گستره مصادیق یکسان، بلکه معنای واحدی دارند و استفاده از هر دوی آنها ضرورت ندارد و فقط دستگاه زبانی ما را شلوغ می‌کند. البته مراد کارنپ از ارائه شیوه جدید این نیست که دستگاه قبلی را کاملاً نادرست نشان دهد، بلکه انتخاب شیوه سمانتیک و انتخاب دستگاه زبانی را وابسته به یکدیگر می‌داند و ملاک انتخاب میان دستگاه‌های زبانی را ملاک سادگی و کارآمدی که صرفاً ملاک‌هایی عملی است، لحاظ می‌کند (۸۸-۸۹). اگرچه کواین در ابتدا، در مسیر کارنپ گام برمی‌دارد، اما به تدریج با انتقاد از نظریات کارنپ از فلسفه او فاصله می‌گیرد و اختلافات زیادی میان آرای آنها پدید می‌آید.

در فصل دوم، رهیافت‌های اصلی فلسفه کواین به اجمال بیان می‌شود. این بررسی اجمالی به ما کمک می‌کند تا قبل از ورود به جزئیات نظریه سمانتیک کواین، به نحو کلی‌تر با دیدگاه‌های مهم او آشنا شویم و پیش‌زمینه‌ای از نحوه مواجهه او با مسائل مختلف در دست داشته باشیم. دیدگاه‌های اصلی‌ای که در این فصل مطرح می‌شود، تجربه‌گرایی، کل‌نگری، وحدت‌انگاری روشی، طبیعت‌گرایی، فیزیکیالیسم، پراگماتیسم و رفتارگرایی روشی کواین است.

در بحث تجربه‌گرایی ضمن بیان این نکته که کواین در تمام ابعاد اندیشه‌اش به تجربه‌گرایی پایبند است، تفاوت‌های تجربه‌گرایی او با تجربه‌گرایی سنتی و نیز تجربه‌گرایی پوزیتیویست‌های منطقی مورد تأکید قرار می‌گیرد. کواین در مقاله « پنج نقطه عطف تجربه‌گرایی » (Five Milestones of Empiricism) سیر تحول تجربه‌گرایی را که در طی دویست سال پدید آمده، شرح می‌دهد و نشان می‌دهد که سه تحول آخر به دست او ایجاد شده و بدین ترتیب، این دیدگاه فلسفی به پختگی رسیده است. اولین نقطه عطف تجربه‌گرایی، توجه به کلمات به جای تصورات در تحلیل ساختار اندیشه است. دومین نقطه عطف عبارت است از توجه به این امر که برخی تعابیر زبانی به رغم ظاهر مقولی‌شان، که واجد معنای مستقل از متن به نظر می‌رسند، فقط در چارچوب متن معنا دارند و در تحلیل وجودشناختی معلوم می‌شود که هیچ مدلولی ندارد و از سنخ افسانه‌ها هستند، اما در متن جمله می‌توانند مفید واقع شوند. مرحله دیگر تحول تجربه‌گرایی که توسط کواین طی می‌شود، کل‌نگری است که عبارت از «

The
Ways of
Paradox
and other
essays

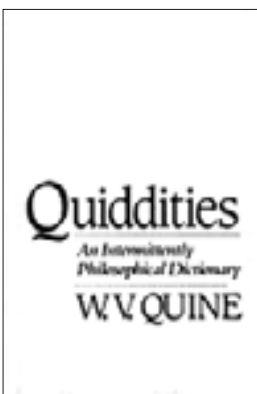
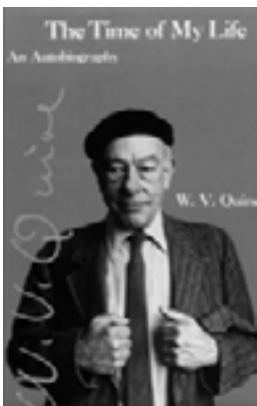
عطف توجه از جملات به نظام‌هایی از جملات» است. کل‌نگری در مقابل این نظریه غالب در تجربه-گرایی سنتی مطرح می‌شود که از لوازم ضمنی نظریه تحقیق‌پذیری است و طبق آن هر گزاره به تنهایی می‌تواند تصدیق یا تکذیب شود، اما بر اساس تلقی کل‌نگرانه، گزاره‌های ما راجع به جهان خارج، نه تک تک، بلکه همگی در دادگاه تجربه حاضر می‌شوند. چهارمین مرحله، «وحدت‌انگاری روشی» است که مستقیماً از کل‌نگری نتیجه می‌شود و ناظر به طرد تمایز تحلیلی/ ترکیبی در نظام معرفت است. آخرین مرحله که نقطه اوج تجربه‌گرایی است، «طبیعت‌گرایی» کواین است که بر اساس آن دست‌یابی به فلسفه اولی به عنوان منطقی بیرون از تجربه عملی، همچون امیدی واهی پدیدار می‌گردد و معرفت-شناسی در موجه‌ترین حالت با روان‌شناسی تجربی یکی انگاشته می‌شود (صص ۱۰۶-۱۰۲).

یکی از نتایج چنین تحولاتی در سیر تجربه‌گرایی، حرکت کواین به سوی پراگماتیسم است. کواین معرفت را تافته‌ای دستباف انسان می‌داند و مانند پراگماتیست‌ها، بر نقش انسان بر شاکله مفهومی علم بسیار تأکید دارد. هم‌چنین در امر انتخاب شاکله‌های مفهومی گوناگون یا نظریات علمی، کواین ملاک-های عملی را مورد تأکید قرار می‌دهد و تصریح می‌کند که مهم‌ترین است که در جستجوی صحت مطلق برای یک شاکله مفهومی به مثابه آینه واقعیت باشیم. از نظر او ملاک ما برای ارزیابی تغییرات بنیادی در شاکله مفهومی باید ملاک عملی باشد، نه ملاک واقع‌گرایانه مطابقت با واقع. البته، کواین صدق را بر اساس فایده عملی تعریف نمی‌کند و در چارچوب یک نظریه مختار، در جهت اثبات خصلت واقع‌نمای صدق، نظریه صدق تارسکی را می‌پذیرد (صص ۱۱۲-۱۱۱).

کواین به عنوان تجربه‌گرا، از حیث وجودشناسی، به فیزیکیالیسم پای‌بند است، اگرچه بنابر رویکرد پراگماتیستی او، شاکله مفهومی متشکل از اشیای فیزیکی هم‌ارز شاکله فنومنالیستی یا شاکله متشکل از عناصر افسانه‌ای است. هم‌چنین کواین با تأکید بر خصلت اجتماعی زبان در تحلیل ساختار زبان علم، همواره زبان مصداقی را الگو قرار می‌دهد. مطابق همین الگو در معرفت‌شناسی خود نیز از رویکردهای ذهن‌گرایانه دوری می‌جوید و به فیزیکیالیسم پایبند است (صص ۱۱۴-۱۱۳).

در فصل سوم و چهارم به تفصیل نظریه سمانتیک کواین بررسی می‌شود. بررسی این نظریه در دو مرحله صورت می‌گیرد. مرحله نخست (فصل سوم) که شاید بتوان آن را وجه سلبی نظریه او دانست، نظریه معناست. مرحله دوم (فصل چهارم)، به وجه ایجابی نظریه او؛ یعنی مباحث مربوط به ارجاع می‌پردازد. نظریه معنا نزد کواین در جهت حذف مفاهیمی ناشفاف ارائه می‌شود که مانع تشکیل زبانی روشن برای علم‌اند. در نظریه معنا با رویکردی مواجه هستیم که معمولاً به «شکاکیت معنایی» تعبیر می‌شود. شکاکیت کواین نسبت به امور و هویت‌های معنایی ریشه در نگرش او نسبت به زبان دارد. برای کواین زبان یک نهاد ذاتاً اجتماعی و عمومی است (ص ۱۲۲). او در نظریه معنای خود می‌خواهد نشان دهد که هویتی به نام معنا وجود ندارد، هویتی که با توسل به آن بتوانیم پدیده‌های زبانی را تبیین کنیم. او وجود معنا را به عنوان هویت واسطی میان زبان و خارج رد می‌کند و به جای سخن از معنا، تحلیل دو مفهوم «معناداری» و «هم‌معنایی» را پیشنهاد می‌کند که با رویکردی رفتارگرایانه این تحلیل صورت می‌پذیرد. اگرچه کواین در ابتدا این دو مسأله را در کنار هم مطرح می‌کند، اما در آثار بعدی خود هم معنایی را در کانون توجه قرار می‌دهد و از همین روست که نظریه معنا را در قالب بحث ترجمه بیان می‌کند (ص ۱۲۴). در فصل سوم کتاب مورد نظر ابتدا احاله مسأله معنا به معناداری و هم‌معنایی مطرح می‌گردد. سپس در بخش بعد، بحث عدم تعیین ترجمه با تمرکز بر روی کتاب کلمه و شئ (*Word and Object*) کواین به تفصیل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

کواین معضلات هم‌معنایی در سطح دو زبان مختلف را، در افراطی‌ترین شکل آن؛ یعنی موقعیت فرضی ترجمه ریشه‌ای بررسی می‌کند و نتیجه‌ای که از تأملات او حاصل می‌شود، نظریه عدم تعیین ترجمه است که نه فقط میان زبان ما و وحشی‌ها، بلکه میان دو زبان آشنا و حتی در یک زبان واحد





چامسکی

از نظر کواین
عدم تعین ترجمه زائد
بر عدم تعین علم است و
تفاوت زیادی بین آنها
وجود دارد.
از جمله کسانی که
این تفاوت مورد نظر
کواین را
مورد تقد قرار داده اند،
ریچارد رورتی و
نوام چامسکی هستند که
در این کتاب
انتقادات آنان
مطرح شده
است.



رورتی

نیز مصداق دارد(ص ۳۰). در فهم متعارف از ترجمه، یک کلمه یا عبارت و ترجمه آن، دو شکل متفاوت از یک امر واحد، یعنی معنا، تلقی می‌شود، اما کواین با نظریه عدم تعین ترجمه، می‌خواهد همین فهم متعارف را مورد انتقاد قرار دهد. در ترجمه ریشه‌ای، زبان‌شناس با قبیله‌ای دور از تمدن مواجه است که هرگز قبلاً کسی با آنها ارتباط نداشته است. در این وضعیت تنها قرینه عینی که در دست زبان‌شناس است، مشاهده تأثیر محرک‌های خارجی بر بومیان و رفتارهای قابل مشاهده آن‌هاست(ص ۳۲). کواین در بحث ترجمه ریشه‌ای معتقد است، کار زبان‌شناس با ارتباط علی میان محرک خارجی و پاسخ بومی شروع می‌شود و لذا در اینجا معنای جمله، معنای وابسته به محرک است و این معنا از سوی شرایطی تعیین می‌شود که تحت آن گویشور جمله را تصدیق یا تکذیب می‌کند. این شرایط نیز بر حسب تحریک پایانه‌های عصبی با محرک خارجی، قابل توصیف است. معنای وابسته به محرک یک امر کاملاً تجربی است که با ملاک رفتاری سنجیده می‌شود و هیچ ربطی به معنا به عنوان یک هویت ذهنی یا خارجی ندارد(ص ۱۳۷). بنابراین، مبنای کار زبان‌شناس در تهیه راهنمای ترجمه، جملاتی است که کواین از آنها به جملات مشاهدتی تعبیر می‌کند و در بهترین حالت، فقط همین جملات قابل ترجمه‌اند، اما در مورد همین جملات نیز کواین با تحلیل خود نشان می‌دهد که نمی‌توان از ترجمه دقیق سخن گفت و فقط می‌توان گفت معنای وابسته به محرک دو جمله مشاهدتی به هم نزدیک است. به همین ترتیب، هرچه خصلت مشاهدتی جملات ضعیف‌تر شود، پاسخ‌های گویشور بیشتر تحت تأثیر عوامل جانبی قرار می‌گیرد و با اطمینان کمتری می‌توان به معنای وابسته به محرک اتکا نمود(ص ۱۳۸). نتیجه‌ای که کواین در نهایت به آن می‌رسد، این است که ما نمی‌توانیم همسانی تحریکات و بین الازدهانیت مطلق جملات مشاهدتی را اثبات کنیم و لذا در سطح این جملات به ترجمه تقریبی اکتفا می‌کنیم و همین ترجمه تقریبی، هدف ما را که روانی مکالمه و تسلط ما در مکالمه و کارآمدی ترجمه‌ها در امر ارتباط و مذاکره است، تأمین می‌کند(ص ۳۲۷).

بنابراین، نظریه عدم تعین ترجمه کواین که مهم‌ترین نظریه معنا و تجسم شکاکیت اوست نشان می‌دهد که در ترجمه زبان بومیان، چاره‌ای جز فرافکنی شاکله مفهومی خود نداریم و حتی در سطح جملات مشاهدتی که در حاشیه تجربه قرار داریم و به لایه‌های درونی تافته معرفت و جملات نظری نرسیده‌ایم، مبنایی برای هم‌معنایی در دست نیست و توفیق ترجمه ما صرفاً می‌تواند توفیق عملی باشد. از نظر کواین، ترجمه‌ناپذیری فقط به موقعیت ترجمه ریشه‌ای منحصر نمی‌شود و عدم تعین ترجمه از خانه آغاز می‌گردد(ص ۳۲۸). از آنجا که هدف اصلی در ترجمه، مکالمه موفق است، کواین تصریح می‌کند که امکان فراهم آمدن بی‌نهایت راهنمای ترجمه که همگی با گرایش‌های رفتاری بومیان سازگار باشد، از منظر ترجمه ریشه‌ای معضل بزرگی نیست، زیرا هدف مترجم، برقراری مکالمه است و راهنماهای رقیب به یکسان می‌توانند مفید باشند. در این‌جا فقط فایده عملی مهم است و نمی‌توان یک راهنما را صادق و دیگری را کاذب دانست، زیرا در این‌جا اساساً واقعیتی به نام معنا در کار نیست تا با استناد به آن از صدق و کذب سخن گفت(صص ۱۶۷ و ۱۶۹). اما آنچه در این‌جا اهمیت دارد و انتقاد منتقدان را برمی‌انگیزد، این است که از نظر کواین عدم تعین ترجمه زائد بر عدم تعین علم است و تفاوت زیادی بین آنها وجود دارد. زیرا اگرچه نظریات علمی تغییر می‌کنند و در نسبت با شاکله مفهومی، برداشت‌های گوناگونی از واقعیت جهان، ممکن است، اما در متن نظریه در حال تکامل خود می‌توانیم به طور مطلق در باب صدق حکم کنیم، چرا که نظریات به رغم اختلافشان، یک جهان واحد را توصیف می‌کنند. بنابراین، واقعیت جهان این امکان را فراهم می‌کند که از صدق و کذب جملات سخن بگوئیم(ص ۱۶۹). از جمله کسانی که این تفاوت مورد نظر کواین را مورد نقد قرار داده اند، ریچارد رورتی و نوام چامسکی هستند که در این کتاب انتقادات آنان مطرح شده است.

بنابراین، با توجه به اختلافات بین عدم تعین ترجمه و عدم تعین در علم، علت قیاس‌ناپذیری ترجمه-

های رقیب، فقدان مبنایی واقعی برای سنجش، یعنی فقدان معناست، اما اگر قرار باشد تعیین‌ناپذیری ترجمه را بر مبنای فقدان معنا اثبات کنیم، گرفتار دور شده‌ایم، زیرا هدف از اثبات عدم تعیین ترجمه این بود که نشان دهیم معنا وجود ندارد، اما در واقع کوااین با طرح ترجمه ریشه‌ای، نمی‌خواهد اثبات کند که معنا وجود ندارد، بلکه از این طریق فقط سعی می‌کند فقدان وجود معنا و هویت‌های معنایی از قبیل گزاره‌ها را در قالبی تجربی به تصویر بکشد و نظریه عدم تعیین ترجمه در واقع نتیجه آرای دیگر کوااین است (ص ۱۷۶). به همین دلیل، در بخش چهارم از فصل سوم، نشان داده می‌شود که چگونه کوااین بدون اتکا به نظریه عدم تعیین ترجمه، وجود معنا و گزاره به عنوان معنای جمله را فاقد نقش تبیین‌گری و در واقع زائد و بی‌فایده می‌داند و آنها را طرد می‌کند. از نظر کوااین، بر خلاف نظر واقع‌گرایانی مانند فرگه و راسل، برای تبیین اموری مانند صدق و کذب، رویکردهای گزاره‌ای و پیوند منطقی نیازی به گزاره‌ها نیست و با خود جمله قابل تبیین است و از این جهت، جملات ابدی را جایگزین گزاره‌ها می‌کند. به علاوه، بر طبق نظر کوااین، گزاره‌ها به عنوان معانی جملات وجود ندارد، زیرا فاقد ملاکی برای این-همانی هستند، در حالی که فقط چیزی را می‌توان به عنوان یک هویت؛ یعنی موجود فرض کرد که برای آن ملاکی دال بر وحدت یا غیریت آن از امور دیگر فراهم باشد (ص ۱۸۱). بدین ترتیب، نظریه معنای کوااین در قالب شکاکیت نسبت به وجود معنا ظاهر می‌شود. از آنجا که این نظریه با مسأله تحلیلی‌بودن نیز پیوند دارد، در بخش آخر فصل سوم، طرد مفهوم تحلیلی از سوی کوااین بررسی شده است.

در فصل چهارم، رویه دوم نظریه سمانتیک کوااین که ناظر به نسبت زبان و جهان و نیز مربوط به مفهوم سازی و نظریه‌سازی است؛ یعنی نظریه ارجاع به تفصیل مورد بررسی قرار می‌گیرد. شرح و بررسی نظریه ارجاع کوااین روشنگر شیوه او در معرفت‌شناسی، یعنی طبیعت‌گرایی است. او با نظریه ارجاع خود، در واقع نحوه تشکیل شاکله مفهوم علم تجربی را نشان می‌دهد و از آنجا که معرفت‌شناسی را در چارچوب علم تجربی ممکن می‌داند و به هیچ مبنایی محکم‌تر از آن قائل نیست، در مبحث ارجاع نهایتاً با نحوه شکل‌گیری نظریات در باب جهان مواجه خواهیم بود و به تعبیر دیگر، با سهمی که انسان از رهگذر زبان در تکوین شاکله مفهومی علم ادا می‌کند (صص ۲۳۰-۲۲۹). در این فصل بعد از شرح مراحل مورد نظر کوااین در تکوین زبان ارجاعی و تشکیل شاکله مفهومی علم، بحث مربوط به عدم تعیین ارجاع و التزام وجودشناختی مطرح می‌گردد و ساختارگرایی و نسبیت وجودشناختی کوااین مورد بررسی قرار می‌گیرد و در نهایت، با بیان دیدگاه کوااین در باب صدق، تمایز عدم تعیین ترجمه و عدم تعیین در علم که مرتبط با واقع‌گرایی اوست، مطرح می‌گردد.

کوااین با طرد معانی، نظریه سمانتیک ذهن‌گرا را پشت سر می‌گذارد و نظریه ارجاع خود را در قالب نحوه یادگیری زبان ارجاعی و تشکیل شاکله مفهومی علم، ارائه می‌کند. در این حوزه، به ابزارهای ارجاعی زبان و نحوه تشکیل آنها طی فرایند زبان‌آموزی می‌پردازد. در واقع، در این مرحله، کوااین نشان می‌دهد که چگونه جمله مشاهدتی که مستقیماً و به صورت یک‌جا و در مقام یک لفظ نامنقسم، مشروط به دریافت‌های عصبی است، به جملات غیر مشاهدتی و نظری در شاکله مفهومی پیوند می‌خورد (ص ۲۲۵). در این فصل، از رهگذر شرح تکوین زبان ارجاعی به نحوه تشکیل شاکله مفهومی یا نظریه در باب جهان می‌رسیم که نسبیت وجودشناختی از خواص اصلی آن است. از نظر کوااین « وجود داشتن یعنی: مقدار متغیر بودن ». با ارائه چنین قاعده التزام وجودشناختی و حذف حدهای جزئی، دیگر مسائل فلسفی ناظر به حدهای جزئی و مرجع آنها نیست، بلکه هرگاه سخن از وجود یا عدم شیئی در میان باشد، مسأله به متغیرها و مقادیر آنها مربوط می‌شود؛ یعنی آنچه در چارچوب نظریه‌ای به هستی آن حکم می‌کنیم و بدین ترتیب، مسأله وجود اشیا در نسبت با نظریه‌ها مطرح می‌شود و وجودشناسی در نسبت با شاکله مفهومی خاصی معنا پیدا می‌کند (ص ۲۵۰). متغیرها بنا به تعریف خود می‌توانند هر چیزی را به عنوان مقادیر خود بپذیرند.



کوااین
معرفت را
تافته‌ای
دستباف انسان
می‌داند و
مانند پراگماتیست‌ها،
بر نقش انسان
بر شاکله مفهومی علم
بسیار تأکید
دارد.



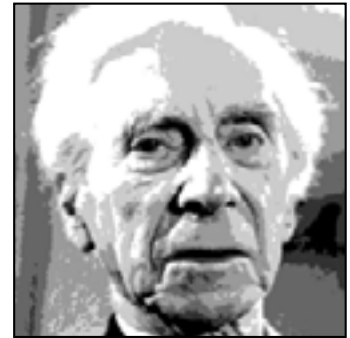
بنابراین، نظریاتی که در باب جهان ارائه می‌کنیم، از حیث وجودشناسی به اشیائی التزام دارند که در ساختار این نظریات می‌توانند مقادیر متغیرها قرار گیرند. کواپن در وجودشناسی خود که همان وجودشناسی علم تجربی است، « اشیاء فیزیکی » را به عنوان مقادیر متغیرها می‌پذیرد. البته، چنین پذیرشی بر اساس دیدگاه پراگماتیستی کواپن صورت می‌گیرد. او آنچه را برای دستگاه علم و تبیین و پیش‌بینی پدیده‌های فیزیکی مفید است، به عنوان مقادیر متغیرها می‌پذیرد. به همین دلیل، او اعداد و مجموعه‌ها را به‌رغم هویت انتزاعی‌شان، در کنار اشیای فیزیکی قرار می‌دهد، زیرا کار دستگاه علم بدون اعداد و مجموعه‌ها پیش نمی‌رود (ص ۲۶۳).

بر اساس وجودشناسی کواپن که بر طبق آن، موجود آن چیزی است که در دستگاه علمی خود - اعم از علم به معنای فهم مشترک و یا دانش تخصصی - مفروض می‌انگاریم، وجودشناسی واجد چنان انعطافی می‌شود که حتی می‌توان آن را واجد خصلتی خنثی دانست، به این معنا که در یک نظریه علمی فقط ساختار نظریه است که اهمیت دارد و اشیاء را می‌توان با توابعی از آن‌ها جایگزین کرد. کواپن اشیای مفروض در یک نظریه را فقط « گره‌گاه‌های خنثی » در ساختار آن نظریه می‌داند. بنابراین، می‌توان یک به یک اشیای یک نظریه را با اشیای دیگر جایگزین نمود، به گونه‌ای که روابط میان اشیاء یعنی ساختار نظریه دست نخورد. البته، در وجودشناسی کواپن، چارچوب این جایگزینی‌ها چارچوب علم تجربی است. از نظر کواپن در انتخاب اشیاء، یک نظریه با همان ضوابط عملی مواجه هستیم که در گزینش میان نظریه‌های علمی از آن تبعیت می‌شود، ضوابطی مانند: سادگی، قدرت تبیین‌گری، دقت، آسانی محاسبه و مراعات اصل کمترین آسیب (صص ۲۶۵-۲۶۴).

این بی‌تفاوتی وجودشناختی یا به عبارت دیگر، ساختارگرایی کواپن در تحلیل شاکله مفهومی علم، تبلور نظریه سمانتیک اوست که کواپن از آن به « ابهام در ارجاع » تعبیر می‌کند (ص ۶۸). در دیدگاه کواپن، عدم تعین ارجاع هم در زمینه ترجمه مطرح است و هم در مورد نظریات ما راجع به جهان، اما نتیجه این عدم تعین از حیث صدق این دو یکسان نیست. کواپن عدم تعین یا ابهام در ارجاع را در کنار عدم تعین معنا مطرح می‌کند و تلاش می‌کند تا نشان دهد که این ابهام نه فقط در ترجمه از زبانی غریب، بلکه در ترجمه از زبان‌های آشنا و حتی در ارتباط میان هم‌زبانان جاری است. بنابراین، هر ترجمه‌ای به لحاظ معرفتی این ابهام را دارد که در آن مرجع تعابیر به طور مطلق تثبیت نمی‌شود و به عبارت دیگر، در راهیابی به وجودشناسی زبان مبدأ همواره نسبییتی تلاش ما را محدود می‌کند (ص ۳۳۰).

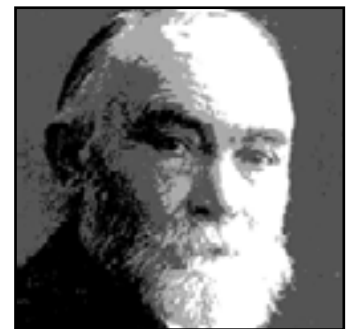
لازمه چنین نسبییتی این است که امکان هر نوع ارتباط و مفاهمه میان انسان‌ها و حتی امکان تفکری منسجم را در سطح یک فرد منکر شویم، اما کواپن چنین دیدگاه بدبینانه‌ای را در فلسفه خود نمی‌پذیرد و بسیار تلاش می‌کند تا از نسبی‌گرایی دوری کند. به زعم او چنین عدم تعینی فقط نشان می‌دهد که ما نمی‌توانیم مرجع تعابیر را به طور مطلق و بیرون از چارچوب یک شاکله مفهومی تعیین کنیم، اما در یک چارچوب ارجاعی و در نسبت با آن این کار میسر است، اما این که مرجع تعابیر ما همواره در نسبت با یک زبان یا نظریه مرجع تعیین می‌شود، به لحاظ معرفت‌شناسی لوازمی دارد که آن را در مقابل واقع‌گرایی سنتی قرار می‌دهد (صص ۳۳۲-۳۳۱).

در فصل پنجم کتاب، ارزیابی نظریه سمانتیک کواپن از حیث تقابل شکاکیت و واقع‌گرایی صورت می‌گیرد. در این فصل تلاش نگارنده در این جهت است که نشان دهد اگرچه نظریه ارجاع، به دلیل عدم تعین ارجاع و ساختارگرایی علمی، با شکل سنتی واقع‌گرایی ضدیت دارد، اما از سوی دیگر، در متن طبیعت‌گرایی کواپن، نوعی واقع‌گرایی جدید را به وجود می‌آورد که از آن می‌توان به « واقع‌گرایی در چارچوب علم تجربی » تعبیر کرد.



برتراند راسل

از نظر کواپن،
بر خلاف نظر
واقع‌گرایانی مانند
فرگه و راسل،
برای تبیین اموری مانند
صدق و کذب،
رویکردهای گزاره‌ای و
پیوند منطقی
نیازی به گزاره‌ها نیست و
با خود جمله
قابل تبیین است و
از این جهت،
جملات ابدی را
جایگزین گزاره‌ها
می‌کند.



فرگه